

زیبا و وفادار

نقدی بر ترجمه‌ای خیالی از اثری کلاسیک: جرم و تنبیه

علی خزاعی‌فر

جرم و تنبیه نام ترجمه‌ی جدیدی از اثر معروفی از داستایوسکی است که قبلاً بارها تحت عنوان «جنایت و مکافات» ترجمه شده است. درباره‌ی ترجمه‌های مجدد معمولاً این شبهه وجود دارد که مترجم از روی دست مترجمان قبلی نوشته است، ولی هر کس که یک خط از این ترجمه‌ی جدید را بخواند بلافاصله اذعان می‌کند که این ترجمه به سبکی کاملاً متفاوت نوشته شده و هیچ شباهتی به ترجمه‌های خوب یا بد پیشین ندارد. اگر کسانی که دست به ترجمه‌ی مجدد می‌زنند مجبورند قسم بخورند که از ترجمه‌های قبلی هیچ کمکی نگرفته‌اند، مترجم محترم ما نیازی به این کار ندارد؛ چون، جدا از تفاوت‌های آشکار سبکی که با مترجمان پیشین دارد، آن‌طور که از مقدمه‌شان برمی‌آید، روحشان از وجود ترجمه‌های قبلی به کلی بی‌خبر بوده است: «تعجب من از این است که اثر به این مهمی از داستایوسکی تاکنون چطور از چشم انبوه مترجمان ایران به دور مانده است.»

مترجم محترم که نام خودش و ناشرش به گوش اهالی ترجمه ناآشناست، در مقدمه‌ی مبسوطی که بر ترجمه‌شان نوشته‌اند، سبک ترجمه‌شان را توصیف کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند در بین برخی مترجمان و نظریه‌پردازان ترجمه در ایران تصویری غلط وجود دارد و آن اینکه هر نوع اثر دست‌نویس باید از ترجمه زدوده شود و ترجمه زبانی مثل متون تألیفی پیدا کند: «پس فرق ترجمه با تألیف چیست؟»

سؤال هوشمندانه و بجایی است، چون همان‌طور که مترجم محترم به‌درستی می‌فرماید: «در ایران برخی از آقایان که نام خود را مترجم گذاشته‌اند، ترجمه‌هایی می‌نویسند فارسی‌شده، و با زبانی کاملاً متفاوت از زبان اصل اثر. این مترجمان لابد معتقدند که متن اصلی به ترجمه‌هایشان خیانت کرده است.»

ایشان معتقدند: «در ترجمه خواننده باید دو زبان را همزمان ببیند و حس کند. نه اینکه فقط یک زبان را ببیند.» ایشان همچنین می‌فرمایند: «مترجم دهانش را که باز می‌کند باید صدای نویسنده از دهانش بیرون بزند نه صدای خودش.»

حرف حساب مترجم محترم این است که ترجمه باید زیبا و دقیق باشد. این سخن ردّ ادعای نادرست ترجمه‌ناشناسانی است که می‌گویند ترجمه اگر زیباست وفادار نیست و اگر وفادار است زیبا نیست. مترجم در این ترجمه، با جمع زیبایی و وفاداری به‌خوبی بطلان این سخن را نشان می‌دهد. به پاراگراف اول این ترجمه توجه کنید:

در یک شب استثنائاً گرم در اوایل ماه جولای، مرد جوانی از اتاق زیر شیروانی در سنت‌پلیس که در آن ساکن بود بیرون آمد و، انگار با تردید، به آرامی به سمت پلِ کی قدم زد. او با موفقیت از ملاقات با صاحبخانه خود در راه پله اجتناب کرده بود. اتاقش زیر سقف خانه‌ای بلند و پنج طبقه بود و بیشتر مثل یک کمد بود تا یک اتاق. صاحبخانه‌ای که اتاق و غذا و مراقبت در اختیار او گذاشته بود در طبقه پایین زندگی می‌کرد و هر بار او بیرون می‌رفت موظف بود از کنار آشپزخانه او بگذرد که درب آن همیشه باز بود و هر بار که می‌گذشت، مرد جوان احساس بیماری و وحشت می‌کرد که باعث می‌شد ناله کند و احساس شرم کند. او ناامیدانه به صاحبخانه‌اش بدهکار بود و از ملاقات با او می‌ترسید.

مترجم محترم در توجیه سبک خود چنین اظهار می‌دارند:

برخی مترجمان از این حقیقت بدیهی غافلند که هدف مهم‌تر ترجمه انتقال معنی نیست، بلکه انتقال طرز سخن گفتن نویسنده است. اگر مترجم فقط به انتقال معنی بسنده کند، به نویسنده خیانت کرده است. این کار دو فایده دارد. اول اینکه خواننده موقع خواندن ترجمه متوجه شباهت‌ها و اختلاف‌های دو زبان می‌شود. دوم اینکه اگر روزی اصل اثر از بین رفت می‌شود از روی ترجمه آن، اثر را بازسازی کرد و این‌طوری به اصل اثر حیاتی جاودان بخشید.

مترجم محترم همچنین بخش مبسوطی را به توضیح مفهوم دقت اختصاص داده و به‌درستی می‌فرماید: «مترجم حق ندارد حتی یک کلمه نویسنده را حذف یا جابجا کند، چون حذف یا جابجایی حتی یک کلمه ممکن است کل مقصود نویسنده را عوض کند.»

از نظر مترجم محترم، این شیوه ترجمه یک فایده دیگر هم دارد و آن آشنایی‌زدایی است، چیزی که باعث می‌شود زبان متن از سطح معمول و پیش‌پاافتاده روزمره فراتر برود و به سطحی زیباشناختی دست یابد. به دو نمونه از سخنان راسکولنیکوف قهرمان رمان توجه کنید. ولی قبل از اینکه این نمونه‌ها را بخوانید لازم است هشدار بدهم که مبادا خیال کنید

موارد مبهم یا بی‌معنی یا خلاف قاعدهٔ دستور زبان فارسی در این ترجمه‌ها تصادفی یا خدای نکرده ناشی از غفلت و جهالت بوده و مترجم به‌جای اتکا به بافت متن و عقل و شعورش به فرهنگ لغت اتکا کرده و بعد یک نظریهٔ ترجمه صادر کرده تا ناتوانی خودش را توجیه کند. اصلاً چنین نیست. همهٔ این موارد کاملاً آگاهانه و در چارچوب نظریهٔ زیباشناختی و آشنایی‌زدایی مترجم محترم و با هدف رمزآلودکردن زبان و ارتقای شاعرانهٔ آن صورت گرفته است:

ما همیشه به ابدیت به‌عنوان ایده‌ای فکر می‌کنیم که قابل درک نیست، چیزی عظیم. اما چرا باید باشد؟ اگر به‌جای همه اینها، ناگهان فقط یک اتاق کوچک در آنجا پیدا کنید، چیزی شبیه حمام روستایی، کثیف و عنکبوت در هر گوشه، و این همه جاودانگی است. گاهی اوقات، می‌دانید، من نمی‌توانم احساس کنم که این همان چیزی است که وجود دارد.

دوینا با ناامیدی فریاد زد: «برادر، برادر، چه می‌گویی؟ وای، خون ریخته‌ای؟»

راسکولنیکوف تقریباً دیوانه‌وار گفت: «همه مردان خون می‌ریزند. خون همیشه در نهرها جاری است، که مثل شامپاین ریخته می‌شود و بخاطر آن بر سر مردان در کاپیتول تاج شاهی گذاشته می‌شود و بعداً آنان نیکوکاران بشریت خوانده می‌شوند. اگر من موفق شده بودم باید تاجی از شکوه بر سرم می‌گذاشتند، اما اکنون در دام افتاده‌ام.»

در ترجمه‌های مترجمان دیگر، این جمله‌ها به زبانی روزمره و طبیعی برگردانده شده ولی در ترجمهٔ جدید، سخن راسکولنیکوف به‌راستی آمیزه‌ای از شعر و فلسفه است. این هنر و زبان مترجم است که آن را رمزآلود کرده و هاله‌ای از ابهام به دور آن کشیده و آن را برکشیده است. مترجم همچنین بسیاری از کلمه‌ها را ترجمه‌ناشده باقی گذاشته، چون معتقد است این کلمه‌ها در مقایسه با دیگر کلمه‌های متن که ترجمه شده‌اند «از شکوه و قدرت خاصی برخوردارند چون با پیش‌پاافتادگی می‌جنگند و خودشان را بر متن تحمیل می‌کنند.» این هم چند نمونهٔ دیگر از ترجمه:

- درد و رنج برای یک هوش بزرگ و یک قلب عمیق همیشه اجتناب‌ناپذیر است.
- سپس راسکولنیکوف ضربه‌ای دیگر به آلیوشا وارد کرد و ضربات دیگری را در طرف مقابل و در همان نقطه زد. خون مانند شیشهٔ واژگون جوشید. بدن عقب افتاد.
- طبیعت انسان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، حذف می‌شود، و ظاهراً وجود ندارد! آنها معتقدند که یک سیستم اجتماعی که از مغز ریاضی بیرون آمده است، همهٔ بشریت را یکباره سازماندهی

می کند و در یک لحظه سریع تر از هر فرآیند زنده، آن را عادلانه و بی گناه می کند! روح زنده زندگی را می طلبد. روح از قوانین مکانیک اطاعت نخواهد کرد.

• راهرو تاریک بود. آنها نزدیک چراغ ایستاده بودند. یک دقیقه در سکوت به یکدیگر نگاه کردند. رازومیخین آن لحظه را در تمام عمرش به یاد آورد. چشمان سوزان و مشتاق راسکولنیکوف هر لحظه نافذتر می شد و به روح او و به هشیاری او نفوذ می کرد. ناگهان رازومیخین شروع کرد. چیزی عجیب و غریب انگار بین آنها رد و بدل شد. ایده ای، اشاره ای، چیزی وحشتناک، شنیع، و ناگهان از هر دو طرف درک شد. رنگ رازومیخین پرید.

• هیچ چیز در دنیا سخت تر از صراحت نیست و هیچ چیز راحت تر از تملق نیست. صراحتی که حاوی حتی ضعیف ترین یادداشت کاذب باشد باعث ناهماهنگی فوری می شود و مطمئناً صحنه ای در پی خواهد بود. چاپلوسی، حتی اگر حاوی یادداشت های کاذب و هیچ چیز دیگری نباشد، همیشه مورد استقبال قرار گرفته و با لذت شنیده می شود. شاید یک لذت مبتذل، اما با این وجود لذت. 